

# فروپاشی یا انقلاب؟

حمید تقوائی

این نوشته بر مبنای مصاحبه کانال جدید با حمید تقوائی تدوین شده است

**خلیل کیوان:** در پی خیزشی که از خوزستان شروع شد و به شهرها و نقاط دیگر کشور گسترش یافت برخی از شکل گیری یک انقلاب و عده ای از آشفتگی و فروپاشی صحبت میکنند. اعتراضات به کدام سمت میروند؟ آیا جامعه به فروپاشی و آشفتگی کشیده میشود؟ آیا اعتراضات اخیر آغاز یک انقلاب و پایان کار جمهوری اسلامی را نوید میدهند؟ همگرایی و اتحاد در صفوف اعتراضات و جامعه یا واگرایی و تشتت؟ جامعه به کدام سو میرود؟ این پرسشها را با حمید تقوایی در میان میگذاریم.

حمید تقوایی! ارزیابی شما از اعتراضات خوزستان و آینده آن چیست؟

**حمید تقوائی:** در یک سطح عمومی اعتراضات جاری در ادامه اعتراضات و خیزشهای توده‌ای در چند ساله اخیر رخ میدهد. میتوان گفت آخرین دور اعتراضات مشخصاً از سال ۸۸ شروع میشود و بعد در ۹۶ و ۹۸ ابعاد گسترده‌تر و رادیکال‌تری پیدا میکند. در این مدت اعتراضات و اعتصابات گسترده کارگری هم ادامه داشته و رو به اوج بوده است. در ادامه و بر متن این جنبش عمومی است که امروز شاهد خیزش در خوزستان هستیم و همچنین شاهد همراهی و همبستگی و حمایت وسیع و بی‌سابقه با این اعتراضات در شهرهای مختلف ایران. از این نقطه نظر اعتراضات خوزستان در ادامه و جزئی از جنبش عظیمی است که سرنگونی جمهوری اسلامی را هدف گرفته

است.

یک ویژگی خیزش جاری در خوزستان این است که با ابراز همبستگی و حمایت وسیع و پرشوری همراه شده است. هم از جانب توده مردم در سایر شهرهای ایران و هم از طرف نهادها و فعالین جنبش کارگری و چهره های هنری و ورزشی و غیره. در دوره های گذشته در چنین سطح وسیعی شاهد این پدیده نبودیم.

یک جنبه مهم دیگر خیزش جاری اینست که همه جا، در خود خوزستان و در ابراز حمایتها در شهرهای دیگر، با شعار جمهوری اسلامی نمیخواهیم و مرگ بر خامنه ای و شعارهای مشابه دیگری علیه کل نظام همراه بود. گرچه

مساله بی آبی مساله ای حیاتی است و جنبش  
حول این مساله شروع شد ولی همه جا شعارها  
علیه کل حکومت بود چون مردم بدرست  
تشخیص داده اند که تا این حکومت هست  
حتی ابتدائی ترین حوائج آنها و ملزومات  
زندگی روزمره شان تامین نمیشود. به یک  
معنی مبارزه مردم خوزستان مبارزه ای برای  
بقا است. مردم برای بقای فیزیکی، برای زنده  
ماندن، به میدان آمده اند. ولی به روشنی می  
دانند که اولاً مشکل بی آبی زاده سیاستهای  
خود حکومت است و ثانیاً مشکل فقط بی آبی  
نیست. از هر جنبه زندگی توده مردم تحت  
فشارهای طاقت فرسائی قرار گرفته است.  
بی آبی و بی برقی تنها آخرین بروزات مصائب  
عدیده ای است که رژیم به مردم تحمیل کرده

است. گرانی، بیکاری، فقر، بیماری کرونا که در اثر سیاستهای رژیم به یک فاجعه هولناک تبدیل شده است، بی حقوقی کامل، نقض ابتدائی ترین حقوق انسانی، سرکوب و زندان و اعدام و تبعیضات فاحش علیه زنان و غیره و غیره. اینها همه زمینه ساز خیزش خوزستان و حمایت گسترده مردم سراسر ایران از این خیزش است.

نکته دیگر که باید اضافه کنم اینست که این بار شرایط شبیه ۸۸ و ۹۶ و ۹۸ نیست که تظاهرات و خیزشی اوج میگیرد و بعد فرو می خوابد تا دو سه سال دیگر باز سربلند کند. به نظر من روندی از مبارزات شروع شده است که گرچه ممکن است افت و خیز داشته باشد

اما فرو نمی خوابد، بلکه ادامه پیدا میکند تا ضربه نهائی را به حکومت وارد کند. به نظر من ما در آستانه یک انقلاب عظیم اجتماعی قرار داریم. خیزش خوزستان اولین جرقه ها و شعله های انقلاب عظیمی است که در ادامه خود کل بساط جمهوری اسلامی را در هم خواهد پیچید.

**خلیل کیوان:** در صحبت هایتان به اتحاد و همبستگی مردم اشاره کردید که باید گفت در چند دهه اخیر بی نظیر بوده است. این نشان میدهد که جامعه به تغییر وضعیت موجود امیدوار است و میرود که جمهوری اسلامی را از جامعه جارو کند. اما بر متن اعتراضات اخیر در برخی محافل روشنفکری و آکادمیک

و دانشگاهی از امکان فروپاشی و یا آشفتگی صحبت میشود. استدلال میشود که ایران جامعه مدنی ضعیفی دارد، نهادهای مدنی نهادینه نشده اند، نهادهای دموکراتیک وجود ندارند و در نتیجه تحولات بسوی آشفتگی و تشتت و فروپاشی میرود. آیا واقعیتی در این نظریه هست؟

**حمید تقوائی:** به عقیده من واقعیتی در این نوع نظریات نیست. شاید در محافل محدود و معدودی این نوع نظریات و یا ابراز نگرانی از فروپاشی و هرج و مرج و نظایر آن مطرح باشد ولی علی العموم این گفتمان در میان مردم و حتی در میان اکتیویستها و فعالین جایگاهی ندارد. این گفتمانی است که خود



حکومتی ها و دو خردادی های خواهان حفظ نظام موجود به آن دامن می زنند. تحت عنوان خطر سوریه ای شدن ایران، از دست رفتن امنیت، جنگ داخلی و بجان هم افتادن مردم و غیره مردم را از آینده میترسانند و حکومت هم در این نوع گفتمان ها میدمد. منتهی عده ای از آکادمیسینها با تحلیلهای ظاهرا جامعه شناسانه وارد این میدان میشوند و چنین عنوان میکنند که چون جامعه از نهادها و سازمانهای دموکراتیک برخوردار نیست و یا این نهادها و سازمانها به اندازه کافی قوام نگرفته اند لاجرم به سوی یک نوع تشتت و به هم ریختگی و فروپاشی حرکت میکنیم.

این نظریه بی پایه است. چون اولاً گرچه

نهادهای با سابقه و رسمی و قانونی وجود ندارند ولی این به معنی منفرد و متمیزه بودن جامعه نیست. اعتراضات جاری نتیجه فعالیت فعالین منفرد و متمیزه شده نیست و نمیتواند باشد. بلکه حاصل درجه نسبتاً بالائی از تشکل و همبستگی میان اکتیویستها و بخشی از توده مردم معترض است که بویژه با اتکا به مدیای اجتماعی شکل گرفته است. با بکارگیری مدیای اجتماعی مردم بویژه جوانان و فعالین توانسته اند در سطح نسبتاً وسیعی خودشان را متشکل کنند، و به انواع نهادها و انجمنها و کانونها و کمیته ها بطور علنی، و به انواع گروههای مخفی و نیمه مخفی سازماندهی اعتصابات و تجمعات شکل بدهند. مبارزاتی مثل تجمعات بازنشستگان و یا اعتصابات سراسری نفت و

اعتصابات مستمر هفت تپه و نظایر آن بدون اتکا به این نوع تشکله‌ها امکان پذیر نمی بود. همین امروز شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت به همین شیوه تشکیل شده و فعالیت میکند. اینها همه نشاندهنده آنست که جامعه به خودش شکل داده است.

بنابراین این درست نیست که گویا چون بطور قانونی و رسمی امکان متشکل شدن وجود ندارد مردم متفرق و پراکنده اند.

ثانیا جنبه مهمتر مضمون اعتراضات و اتحاد و همبستگی توده مردم است. مردم از نظر خشم و نفرتی که از جمهوری اسلامی دارند و در عزم جزمشان برای بزیر کشیدن این

حکومت، همدل و متحد هستند. جامعه ای متشتت و آشفته میشود که بخشهای مختلف مردم اهداف متفاوت و متناقضی را دنبال کنند و جامعه را بطرف جنگهای قومی و مذهبی و منطقه ای بکشانند. شرایطی که ما اصطلاحاً سناریوی سیاه می نامیم. مثلاً در دوره هائی در عراق شاهد این وضعیت بودیم که امروز خوشبختانه آنجا هم به این شکل نیست و در دو سه ساله اخیر مردم وسیعاً علیه دولت موجود و دخالتگریهای جمهوری اسلامی به میدان آمده اند. در ایران همیشه اینطور بوده است. این پدیده که گویا اقوام مختلف و یا مردم منسوب به قومها و ملیتها و مذاهب مختلف بجان همدیگر می افتند و جامعه را در خطر فروپاشی قرار میدهند هیچ زمان در

چهار دهه حاکمیت جمهوری اسلامی اتفاق نیفتاده است و در چشم انداز نیز قرار ندارد. تنها بعضی از نیروهای ناسیونالیستی و قومی بر طبل ترک و فارس و عرب و کرد و غیره می‌کوبند و عملاً در خدمت جمهوری اسلامی قرار می‌گیرند. باید با اینها پیگیرانه مقابله کرد لی این نیروها خصلت نمای وضعیت سیاسی ایران حتی در همان مناطق کرد و آذری و عرب نشین نیستند. در یک سطح توده ای در مبارزات مردم در مثلاً آذربایجان و یا کردستان و خوزستان خوشبختانه شاهد آن نیستیم که بخشهای مختلف مردم در برابر همدیگر قرار بگیرند و "فارسها" و غیر خودی ها را دشمن بدانند. یکی از فاکتورهای مهمی که جامعه را در خطر فروپاشی قرار میدهد تخصم های

قومی مذہبی ناسیونالیستی است و این فاکتور در جامعه ایران بسیار ضعیف است. خواست عمومی مردم ایران خلاصی از شر جمهوری اسلامی است. خلاصی از بیکاری و گرانی و فقر و بی حقوقی ها و تبعیضات فاحشی است که در جامعه بیداد میکند. حول این خواست پایه ای اکثریت عظیم مردم ایران، نود و نه درصد مردم، متحد اند، در اعتراضاتشان و شعارهایشان همین خواستهها را مطرح میکنند و این نه فروپاشی بلکه چشم انداز یک انقلاب عظیم اجتماعی را در برابر ما قرار میدهد.

**خلیل کیوان:** کسانی که مساله فروپاشی را مطرح میکنند استدلال دیگری هم دارند. میگویند ما فاقد یک رهبری واحد و کاریزماتیک

در راس اعتراضات و خیزش های اجتماعی هستیم. چنین رهبری ای وجود ندارد. کلا معتقدند که دوره رهبران کاریزماتیک گذشته است. آیا فقدان یک رهبری واحد در اعتراضات نمیتواند به ناامیدی مردم و پراکندگی آشفتگی جامعه منجر شود؟

**حمید تقوائی:** تا بحال که با چنین مساله ای روبرو نبوده ایم. این درست است که در حال حاضر رهبری ای که بتواند عملا و در یک سطح کلان بر تحولات تاثیر گذار باشد و از جانب بخش قابل توجهی از مردم پذیرفته شده باشد وجود ندارد. ولی این به معنی این نیست که رهبری نمیتواند شکل بگیرد و به سمت آشفتگی میرویم. من همیشه بر این تاکید کرده

ام که رهبری مبارزات توده ای و انقلابات در روند خود مبارزه و انقلاب عروج پیدا میکند. رهبری ابتدا بساکن و از آسمان نازل نمیشود. احزاب و نیروهائی که مانند حزب ماده ها سال فعالیت کرده اند، مدام بر ضرورت و مطلوبیت انقلاب و سرنگونی حکومت به قدرت انقلاب خود مردم تاکید کرده اند، زمانی که بسیاری از نیروهای اپوزیسیون بدنبال تغییرات تدریجی و یا سناریوهائی نظیر رژیم چنج و معماری قدرت از بالا و نظایر آن بودند این نظرات را نقد کرده و بر اتحاد و تشکل و نقش تعیین کننده مبارزات مردم و قدرت خیابان پای فشرده اند، علیه اسلام سیاسی جنگیده اند و علیه قوانین قصاص و مقدسات و تابوهای پوسیده مذهبی پیگیرانه مبارزه کرده اند، چنین نیروهائی



امکان و صلاحیت این را دارند که در روند مبارزات مردم مورد اعتماد و انتخاب مردم قرار بگیرند و به موقعیت رهبر انقلاب عروج کنند. این سابقه پیش شرط لازم برای اینست که نیروها و احزاب انقلابی، وقتی انقلابی شکل گرفت، بجلو رانده بشوند و بتوانند نقش سازمانده و رهبر انقلاب را ایفا نمایند.

این را هم باید تأکید کنم که انقلاب یک پدیده عینی است و زاده اراده احزاب و نیروهای سیاسی نیست. تناقضات و تضادهای واقعی و عینی اجتماعی باعث خیزشهای توده ای و انقلاب میشود. در ایران هم بویژه در چند سال اخیر شاهد این روند هستیم. زمانی که چنین شرایطی پیش می آید آن حزب حاضر به

یراقی که خود را برای این شرایط آماده کرده و خود در زمینه سازی آن نقش داشته است این شانس و امکان را دارد که به جلو رانده شود و به عنوان رهبر انقلاب عروج کند.

در هر حال این فاز، این دوره عروج یک نیرو، چه احزاب و چه حتی افراد انقلابی، در روند انقلاب شکل میگیرد و در ایران هم این روند طی خواهد شد. ما از هم اکنون شاهد نمونه ها و طلایه های آن هستیم.

این ترز هم که گویا دوره رهبری گذشته است بی پایه است. زمانی می گفتند دوره انقلابات گذشته است و حالا که به انقلاب نزدیک میشویم ضرورت رهبری انقلاب را زیر سؤال

میبرند. به نظر من پیروزی هر انقلابی مستلزم حضور یک نیروی سیاسی سازمانده و رهبری کننده است. مردم باید بتوانند به یک نیروی سیاسی که صف آنها را متحد میکند و راه مبارزه را به آنها نشان میدهد اعتماد و اقتدا کنند. تجربه همه انقلابات نشان میدهد که این یک پیش شرط مهم پیشروی و پیروزی هر انقلابی هست.

**خلیل کیوان:** یک بحث اینست که از انقلاب مشروطه تا امروز دولت ها و ارگانهای حاکم با تحکم جامعه را هدایت کرده اند. مردم و نهادهای مدنی امکان ابراز وجود نداشته اند. فاصله ای بین دولت و ارگانهای حاکم با مقامات حکومتی نبوده است. رژیم فعلی هم

همینطور است و این اساس مشکل است. نظر  
شما چیست؟

**حمید تقوایی:** این بحث بسادگی به این اشاره  
میکند که در جامعه ایران همیشه یک نظام  
دیکتاتوری حاکم بوده است. مشخصاً از انقلاب  
مشروطه تا امروز مدام ما با دیکتاتوری بعد از  
دیکتاتوری مواجه بوده ایم. و افرادی مثل شاه  
یا ولی فقیه همه کاره بوده اند و بهمین خاطر  
بین نظام یا دولت با فرد دیکتاتور در راس نظام  
فاصله ای نبوده است.

این نظریه به نوعی نگرانی معتقدین آنرا  
بیان میکند که نمیخواهند خشم مردم علیه  
دیکتاتور به اعتراض و مبارزه آنها علیه کل

نظام تبدیل بشود! نمیخواهند مبارزه برای تغییر یک فرد، که ممکن است در دموکراسی های غربی با یک انتخابات اتفاق بیفتد، گره بخورد به سرنگونی کل حکومت و نظام. اما این واقعیتی است که جای نگرانی ندارد بکه باید به استقبال آن رفت. نظامی که دیکتاتوری بعد از دیکتاتوری را به جامعه تحمیل کرده باید زیر و رو بشود.

اما سؤال اساسی این است که چرا دیکتاتوری داشته ایم؟ زمینه های آن چیست؟ فقدان نهادهای دموکراتیک خود عارضه و معلول این دیکتاتوریها است و نه علت آن! علت بسادگی اینست که طبقه مفت خور سرمایه دار که در سده گذشته حاکم بوده و مشخصا

بعد از اصلاحات ارضی بلامنازع تمام قدرت را در دست داشته است برای حفظ منافع خود به دیکتاتوری نیازمند بوده است. دیکتاتوری خشن و عریان مستلزم سودآوری و کارکرد سرمایه در ایران است. ما همیشه بر این واقعیت تاکید کرده ایم. در زمان پهلوی چنین بود و در جمهوری اسلامی هم همه مردم به عینه دیده اند که آیت الله های میلیاردی آنها با اتکا به سرکوب و کشتار و اعدام میتوانند قدرت و ثروت خودشان را حفظ کنند. این دیکتاتوری از ملزومات تحمیل ریاضت کشی و زندگی فلاکت بار زیر خط فقر به توده مردم و بخور و بچاپ و ثروت اندوزی نجومی یک درصدیهای حاکم است. در زمان پهلوی هزار فامیل و دربار این موقعیت را داشتند و امروز آیت الله های

میلیاردر و باندهای مافیائی وابسته به آنها این  
موقعیت را دارند.

از اینجا به چه نتیجه ای میرسیم؟ آیا چون  
نهادهای مدنی شکل نگرفته اند این وضعیت  
بوجود آمده؟ روشن است که قضیه برعکس  
است. اعمال دیکتاتوری و سرکوب از شکل  
گیری نهادهای مدنی جلوگیری کرده است.  
معلول را نباید با علت اشتباه گرفت. اساس  
مسئله اینست که سرمایه داری در ایران برای  
اینکه سودآور باشد و قدرت خودش را حفظ  
کند ناگزیر است تسمه از گرده طبقه کارگر  
بکشد. و به همین خاطر هم اجازه نمیدهد  
نهادهای مدنی در جامعه شکل بگیرند.

دیدن این واقعیت راه حل را هم روشن میکند. راه حل در هم کوبیدن نظام سرمایه داری است. نه تنها باید از دیکتاتور و حکومت دیکتاتوری خلع ید کرد بلکه نظامی که به چنین دیکتاتوری هایی نیازمند است را باید از بین برد. باید رفت بطرف سوسیالیسم و سرمایه داری را از جامعه جارو کرد تا به عمر دیکتاتوریها هم برای همیشه پایان داده بشود.

به نظر من جامعه امروز ایران دارد به این سمت میرود. انتظارات و توقعات عمیقاً انسانی ای که در جامعه هست، و در شعارهایی مثل فلاکت عمومی و حقوقهای نجومی و مخالفت مردم با فاصله بین فقر و ثروت در جامعه و یا خواست اداره شورائی کارگران متجلی میشود،



و حتی امروز در گفتمان نیروهای اپوزیسیون راست مبنی بر آینده سوسیالیستی ایران بعد از جمهوری اسلامی و یا رجوع به کارگران اعتصابی هفت تپه بعنوان آلترناتیو شاهد هستیم، همه اینها نماد و بازتاب روی آوری بخش فزاینده ای از جامعه به آرمانهای انسانی و برابری طلبانه سوسیالیستی است. اعتراض مردم صرفاً به حکومت اسلامی نیست بلکه علیه نظام و سیستمی هست که ریاضت کشی اقتصادی و این فاصله عظیم بین فقر و ثروت را در ایران بوجود آورده است.

این اساس مساله است و موضوع تداعی شدن حکومت با یک فرد از اینجا نشات میگیرد. این روبنای مناسب برای سلطه و حاکمیت سرمایه

داری در ایران است. و راه حل هم این نیست که به نوعی حساب فرد را از سیستم جدا کرد. بلکه باید دیکتاتور را با کل سیستم کنار زد تا این شرایط برای همیشه پایان پذیرد.

**خلیل کیوان:** علیرغم مشکلاتی که در جامعه وجود دارد امید به تغییر و آینده ای بهتر در جامعه موج میزند. اما برخی معتقدند که اعتراضات مردم سلبی است و در ضدیت با رژیم مردم متحد اند ولی از نظر ایجابی اختلافات زیاد و اهداف راهبردی مختلف وجود دارد. میگویند باور به ساختارهای سیاسی-اجتماعی واحدی شکل نگرفته است. صداهای مختلفی در باره آینده سیاسی کشور مطرح است که آینده را در ابهام و ناروشنی فرو میبرد. نظر

شما چیست؟

**حمید تقوائی:** یکی از پایه های تفکر ما و متد ما اینست که انقلاب تحول و پدیده ای سلبی است، علیه وضعیت موجود است و اساسا حول نخواستن و نپذیرفتن شکل میگیرد. اصلا تعریف انقلاب این است. مردم نمیتوانند شرایطی را تحمل کنند و به میدان می آیند تا آنرا نفی کنند. این حرکت سلبی، قدرت و پتانسیل و پیشروی اش به این بستگی ندارد که توده مردم اثباتا چه میخواهند و یا چقدر در این مورد هم نظر و متحد هستند بلکه تماما به این بستگی دارد که چه نمیخواهند و چقدر نقد و مخالفتشان با وضع موجود ریشه ای و عمیق و سازش ناپذیر است. قدرت انقلاب و نقش

عینی آن در نفی وضعیت موجود است و نه در ساختن آینده. این دومی خود در نخواستن‌ها متبلور میشود. وقتی مردم فاصله عظیم بین فقر و ثروت و تبعیض و بی حقوقی و سرکوب را نمیخواهند یعنی خواهان برابری و رفاه و آزادی هستند. اما آنچه مردم را به حرکت در می آورد و متحد میکند نفس غیر قابل تحمل بودن شرایط موجود است. همین امروز در گرمای بالای ۵۰ درجه خوزستان آب نیست و این یعنی دیگر زندگی غیر ممکن است و ناگزیر باید به خیابان ریخت و اعتراض کرد. اینجا مساله بر سر بقای فیزیکی جامعه است. مردم علیه زندگی زیر خط فقر و زندان و اعدام و سرکوب و علیه تبعیضات فاحش تحمیلی به زنان و بی حقوقی و قوانین و سیاستهای ضد

انسانی به میدان می آیند و به انقلاب علیه کل وضع موجود شکل می‌دهند. این نه عشق به آینده بلکه تنفر از وضعیت امروز است که مردم را به حرکت در می‌آورد. انقلاب هر چه در این حرکت سلبی عمیق تر و ریشه ای تر باشد آینده روشن تر و انسانی تر خواهد بود. ازینرو نکته اساسی این است که انقلاب تا چه حد می‌خواهد و میتواند که وضعیت موجود را زیر و رو کند و نقد و اعتراضش تا چه حد عمیق و برحق و پایه ای و انسانی است.

در عین حال خصلت سلبی انقلاب بیانگر انتظارات و توقعات و تصویر مردم از جامعه ایده آل هم هست. مخالفت با اعدام و سرکوب و فقر و بی حقوقی به معنای مطلوبیت توده ای

جامعه ای بری از تبعیض و نابرابری و اختناق و بی تامینی اقتصادی است. به معنی مبارزه برای جامعه ای برابر و آزاد و مرفه و انسانی است. توده مردم از نظر آرمانها و ایده آلهای کاملا متحد و هم نظرند.

بعنوان مثال توقع و تصویری که از آزادی در جامعه وجود دارد کاملا عمیق و انسانی و ماکسیمالیستی است. آزادی به معنی پارلمان هیچ زمان در اعتراضات عمومی محبوبیتی نداشته است. در انقلاب ۵۷ بعد از سرنگونی شاه جامعه وسیعا به شوراها روی آورد و همه مردم آزادی و دموکراسی را با شورا تداعی میکردند.

امروز هم جنبش کارگری خواست شورا و اداره شورائی را مطرح کرده است. البته کسانی و نیروهای سیاسی هستند که آزادی را با پارلمان و حتی مشروطیت تعریف و بیان میکنند ولی توده کارگر و مردم معترض چنین تصویری ندارند. آرمان مردم آزادی به معنی دخالت مستقیمشان در امور اداره جامعه است. این خود حاصل تعمیق نقد و اعتراض مردم به دیکتاتوری است. مردم در مبارزه علیه دیکتاتوری جمهوری اسلامی به نقد و نفی هر نوع دولت مافوق مردم میرسند و خواستار دخالت مستقیم خود در اداره امور میشوند. همانطور که کارگران هفت تپه خطاب به دار و دسته اسدیگی و مقامات اعلام کردند "اگر نمیتوانید هفت تپه را اداره کنید بدهید بدست

ما، ما میتوانیم.“

یا وقتی مردم علیه فقر مبارزه میکنند منظورشان خیریه و صدقه نیست بلکه ریاضت کشی اقتصادی، فساد و دزدی سیستماتیک و سیاستهای کلان اقتصادی حکومت را به چالش میکشند. وقتی علیه حقوقهای نجومی و فلاکت عمومی شعار میدهند شکاف عظیم بین فقر و ثروت را بزیر سؤال میبرند.

اینها نمونه های گویائی از خصلت اثباتی و ایجابی مستتر در نقد و اعتراض است که بالاتر توضیح دادم.

خلاصه کنم. اولاً هر انقلابی اساساً سلبی است، علیه وضع موجود است و پیشروی و ارتقاییش



به این معنی است که نقد و اعتراضش هرچه عمیقتر و ریشه‌ای‌تر میشود. ثانیاً در هر شعار سلبی‌ای در عین حال تصویری از یک آینده ایده‌آل و آرمانی مستتر است که خود حاصل نقد و نخواستن و نپذیرفتن و توقع و انتظار مردم از نفی وضع موجود است. این تصویر و این توقع و انتظار از یک زندگی بهتر و عاری از فقر و نابرابری و بی‌حقوقی امری متحدکننده و عمومی در میان توده عظیم مردم است. مردم همه آزادی را میخواهند، مردم همه رفاه را میخواهند، مردم برابری کامل را میخواهند و به این معنی انقلابی که در ایران شکل میگیرد در کنه خودش خواستار جامعه‌ای عمیقاً انسانی و آزاد و برابر و مرفه است.

۲۹ ژوئیه ۲۰۲۱

**وب سایت:**

**www.wpiran.org**

**تماس با حزب:**

پیامگیر تلگرام: **wpi\_tamas@**

و یا با ارسال پیام به شماره

**۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵**

از طریق سیگنال، واتساپ و تلگرام و اینستاگرام